

مرد نصفه شب در حالی که مست بوده میاد خونه و دستش می خوره به کوزه ی سفالی گرون قیمتی که زنش خیلی دوستش داشته، میوفته زمین و می شکنه مرد هم همونجا خوابش می بره. زن اون رو می کشه کنار و همه چیو تمیز می کنه.

صبح که مرد از خواب بیدار می شه؛ انتظار داشت که زنش جر و بحث و شروع کنه و این کارو تا شب ادامه بده. مرد در حالی که دعا می کرد که این اتفاق نیوفته، میره آشپزخونه تا یه چیزی بخوره... که متوجه یه نامه روی در یخچال می شه که زنش براش نوشته.

زن: عشق من صبحانه ی مورد علاقت روی میز آمادهست. من صبح زود باید بیدار می شدم تا برم برای ناهار مورد علاقت خرید کنم. زود بر می گردم پیشت عشق من. دوست دارم خیلی زیاد.

مرد که خیلی تعجب کرده بود میره پیشه پسرش و ازش می پرسه که دیشب چه اتفاقی افتاده بود؟ پسرش میگه: دیشب وقتی مامان تو رو برد تو تخت خواب که بخوابی و شروع کرد به اینکه لباس و کفش رو در بیاره، تو در حالی که خیلی مست بودی بهش گفتی: هی خانوووم، تنهام بزار، بهم دست نزن، من ازدواج کردم و

...